

(اشرفخان هر دم از این باغ بری میرسد)

نایب کدخدا

بعد یک عرض دیگر هم داشتند باید خلوت

اشرفخان

(خدایا باز این کدخدا بازی چه چیز است)

فرمایش کنید

نایب کدخدا

(بیشتر میآید میگوید)

سرکار الحمدلله در محله ما بوجود شریف خوش گذشت
اولاً در حکومت مجدد نایب عیش و خوش گذرانیها ما هم در خدمت
مضایقه که نکردیم .

اشرفخان

در هر صورت التفات فرمودید اما معنی این خدمت
شما را نفهمیدم .

نایب کدخدا

بی خیر آن شبهای عیش را الحمدلله بخوشی و بیصدمه
گذشت ما همیشه پشت عمارت مواظب بودیم تا صبح مبادا
خدانخواستہ کسی هرزه گی بکند .

اشرفخان

(عجب معرکه ایست بخدا) *

حاصل مطلب را بیان میکردید بهتر بود .

نایب کدخدا

بی آن شب هم که سکینه کاشی در خدمت سرکار خان بود آدمهای وزیر او را گرفته بودند آقا میرزا حسن باخلاص غایبانه که داشت نحواست که رفیقۀ سرکار در دست آنها بماند و این مطلب شهرت پیدا کند ده کله قند داد سکینه را از دست آنها رها کرد .

اشرفخان

آقای نایب حواست بجا نیست یا اینجا عوضی آمده

نایب کدخدا

(خنده کنان)

خیر آقا خودش است .

اشرفخان

با با آخر منظور چه چیز است ؟

نایب کدخدا

منظور کدخدا انعام توقع دارد.

اشرفخان

چه توقع چه تمنا من نمیدانم اینجا شهر است یا سرگردان
بحق خدا باز سرگردان باز سرگردان یک گله قطاع الطریق
جمع شده اند یکی وزیر یکی مستوفی یکی کدخدا بیچه بازی
در آورده اند.

نایب کدخدا

(بنا میکند برقتن)

سرکار خان امروز کج خلق است.

اشرفخان

بیچه ها بگوئید ناظر دو تومان هم بدهد باین پدر سوخته
(یکی کریم آقا را صدا کند کریم آقا میاید.)

کریم آقا می بینید چه خبر است نایب کدخدا آمده است
از قول کدخدا میگوید شما چند شب جنده بازی کرده اید
ما پشت دیوار کشیک میکشیدیم حالا باید جریمه بدهید سکه
سکه دو تومان از من گرفت

کریم آقا

خان دانی حالا دیگر شورش در آمد و بیمزه شد یکساعت
زودتر از این خرابه باید بیرون رفت .

اشرفخان

بمگ تو اینهمه یولیکه دادم هیچکدام آنقدر دلم را نسوزاند
مگر مژدگانی زائیدن زن آقا و شلتاق میرزا حسن که خدا دیگر
جای ایستادن نیست فردا صبح زود بار و بنه را برداشته سوار
میشویم یکسر میرانیم برباط کریم هر کس بپرسد بگوئید نقل
و مکان میکنیم با امام زاده حسن و چهار روز آنجا هستیم و بعد
خواهیم رفت بهمین تدبیر اشرفخان سوار شد و از طهران
جانی بدربرد .

تمام شد حکایت اول سنه ۱۲۹۹

طریقه حکومت زمان خان برو جردی و سرگذشت
آن ایام در چهار مجلس تمام میشود بعون الله

فهرست اسامی اعضای مجلس

حاکم	زمان خان
فر اشباشی او	فرخ بیک
ندیم ولله او	میرزا جهانگیر
ناظر	شمس بیک
ده باشی	قاسم
عاشق کش	کوکب
کار گذار	آقا باجی
عاشق	حاجی رجب خوش ابرو
نوکر حاجی رجب	یزدان بخش
شراب فروش	وارطانوس ارمنی
	فرآشان خان حاکم

مجلس اول

در سنه هزار دویست و سی و شش زمان خان حاکم
بروجرد شد بعد از ورود آنجا و عمل آمدن مرسومات
پذیرائی و استقبال عملجات خود را جمع کرده دستور العمل میدهد
و بفرخ بیک فرّاشباشی میگوید .

فرّاشباشی

بلی خان

خان حاکم

میدانی چه خبر است یا خیر ؟

فرّاشباشی

فرمایش فرمائید .

خان حاکم

دلم میخواهد امسال در این ولایت طوری حکومت
و حرکت بکنیم که اهالی از جمیع حکام و مباشرین دیوانی سابق

اینجا فراموش نمایند و تا عمر دارند از حکومت ما تعریف
و تمجید بگویند .

فرآشباشی

از تصدق سر سرکار خان انشاءالله خدمتی بجا بیاورم که
موجب نیکنامی سالهای سال بشود تا دنیا هست بگویند .

خان حاکم

باید این اوایل خود را بمردم بی طمع و با انصاف نموده
و از دزد و دغل و شراب و جنده متوجه شد همینکه آدمی یکدفعه
نیکنامی خود را نشان دادیم آنوقت دیگر ببینیم چو خواهد شد .

فرآشباشی

بارواح خان مرحوم این بنده یکدفعه دندان طمع را
بالمیره بریده بجز از خدمت و صداقت و ملاحظه آبروی ولی نعمت
خود منظوری دیگری نخواهم داشت

خان حاکم

بلی با با به ببینیم چه کار میکنی .

فراشبائی

انشالله بنظر مبارک خواهد رسید .
(میآید بکنار صدا میکند یک نفر فراش بیش میآید بفراش میگوید)

پسر میروی بانسر گذر رجب لات نرسیده دالان بزرگی
هست در زیر دالان در دست چپ خانه سیم مال وارطانوس
ارمنی است زود وارطانوس را بردار بیار .

فراش

بچشم

(امروز یکشنبه است آیا خانه باشد بهر حال میرود در خانه وارطانوس
را میزند وارطانوس میآید)

وارطانوس

آقا پاراش صباح شوها باخیر فرمایشدی ها است .

فراش

بیا برویم فراشبائی میخواهد شما را

وارطانوس

چه خابار است باچا آرمانیها داوا کردند یا باز موسور مانها
خواب دیده اند آرمانی بگیر است ؟

فرّاش

من چه میدانم مرد که اصول دین میپرسی زودباش برویم
 در شده .

وارطانوس

چاشم آقا چاشم بیا بریم داوا نمیخواهد .
 (باتفاق فرّاش میآید خدمت فرّاشباشی رسیده سر فرود میآورد)

فرّاشباشی

وارطانوس

وارطانوس

بالی قوربان

فرّاشباشی

دیروز یکی از مجتهدین سرکار خان رقعۀ نوشته بود
 که همسایه‌های وارطانوس ارمنی جمع شده آمده بودند در نزد داعی
 که وارطانوس در ولایت اسلام شراب میفروشد والواط در
 خانه او شراب میخورند و قیل و قال بزرگی میسمایند یا باید
 ما در این محله باشیم یا وارطانوس قدغن بکنید دیگر شراب

فروشد و حالا حکم حاکم است بعد از این اگر یک بطری شراب
فروختی پنجاه تومان باید بدیوان بدهی و هر چه خم و خمره
و کاسه و کوزه داری بشکنند .

وارطانوس

باشی جهان قربان تو بی روام آرمانی چه تا صغیر دارد
دیوان سالی هزار تومان پول میگیرد دویست تومان بیشتر کلانتر
و کدخدا شلتاق میکنند .

(چه میدانم چه میدانم هم بوز میگیرند هم فادانان اگر موسورمانها سه
فنجون باهار بخورند سه فنجون شام هرگز مست نمیشوند خوب پس چرا
حرام شد)

فرآشباشی

وارطانوس سوای این نمیتوان کرد التزام بنویس و مهر
کن بده برو معطل مشو .

وارطانوس

(سرشرا با آسمان میکند و آه میکشد در اسواش این جانسوق)

آقا جان هر چه فارمایشد میکنید اختیار دارید اما در
قیامت آنروز پنجاه هزار سال دست من دامن تو امسال خانه ام
را گرو گذاشته صد تومان بتزیل قرض کرده کشمش و انگور

خریده ام قاضای بی باراکات انگورها را سرما ترسانید و کشمش هم بسیار کم است از اینطرف هم حاکم تان میخواست موسورمان بشد مان یالان یالان شده باید فارار کنم برم در ایروان پالاکمی بکنم.
(در آسواس در آسواس یقه را پاره میکند و کلاهرا بر زمین میزند و میافتد روی دشت و پای فرآشباشی و میگوید فرآشباشی دخیتم.)

فرآشباشی

آ وارطانوس دیوانه شدی چکار میکنی مرد که جهود بازی در آوردی

وارطانوس

ای آقا بیا یک کار ثاباب بکن چه طور شد مان آرمنی تو موسورمان هاما بنده خدا هستیم چاره این کار بدست شو ما است آمان آمان

(دامن فرآشباشی را میگیرد)

فرآشباشی

وارطانوس تو میدانی من چه قدر تورا دوست دارم آخر چکنم حکم حاکم است و مرگ مفاجات اما باوجود این باز بلکه انشاءالله امشب خانرا ببینم یک کاری بکنم.

وارطانوس

با ماصابم قاسنام من هم در کلیسا یک نماز بزرگ بارای
شو ما میکم آمین آمین

فرآشباشی

میدانی این همه اش با دعا درست نمیشود آخر.... باید....
حاکم.... اینجاها

(بانگشت اشاره بون میکند)

وارطانوس

(بیش رفته یواش بفرآشباشی میگوید حالا فامیدم اول بگو)
بیست تو مان پیشکش حاکم ده کله قند یک کوپ عاراق
وازیانه مالا شاماً تمام بکن جونم خلاص بشد باز بگو آرمانیها
خسیس است.

فرآشباشی

(بفرآش)

بگذار وارطانوس برود حالا وقت تنگست فردا من خودم
درست میکم

فرآش

بلی چشم

(فرآش در بین راه بوارطانوس میگوید)

بمگر وارطانوس و این سبیل‌های تو را توی خون دیدم
لوطی لوطیانه وقتی تو حرف میزدی چه اشاره‌ها بیاشی کردم
که وارطانوس خوب آدمی است کارش را درست بکن دیدی چه
خدمت کردم.

وارطانوس

(دست بچیب کرده بنجهزار هم بفرآش میدهد)

بیا این هم مال تو گاه گاه عاراق هم میرسد.

(خان حاکم در وسط باغ نشسته با میرزا جهانگیر لاله صحبت میکنند
علاجات هم بر صفت کشیده ایستاده اند بکنفر فرآش از جانب خانعلی و اجافعلیخان
دوستان فدی، خان حاکم رقعۀ میآورد که پس فردا شب مهمان خان حاکم
خواهند بود حاکم پس از خواندن رقعۀ به شمس علی بیک ناظر میگوید:
این رقعۀ را بخوان.

شمس علی بیک ناظر

(بیش میآید و رقعۀ را میگیرد میخواند)

بلی خواندم.

خان حاکم

پس فردا شب حضرات اینجا میآیند تدارک خوب بین
و بساط عیش بچین. یادت میآید پارسال مرا مهمان کردند چه

قدر اسباب عیش چیده بودند و ضیافت قشنگ نمودند میخوام
مال تو بهتر از آنها باشد

شمس علی بیک ناظر

(از روی طعن)

بلی

خان حاکم

(بتغییر)

اینطور بلی گفتن یعنی چه ؟

شمس علی بیک ناظر

(آهسته : بیدان یعنی چه ؟)

خیر

حاکم

خیر زهر مار هر وقت دو نفر وارد من میشود تو همیشه
اخمهات را میکشی و دماغ نحست را پائین میاندازی که چه ؟

ناظر

سرکار خان آنجا حرفی نیست مهمانی بمن چه دخلی دارد
مال پدر منکه نیست من بدم بیاد درد دیگر دارم

خان حاکم

لا اله الا الله باز بکنایه حرف میزند مرود که خفه شو بگو
 بیستم دردت مرصت چه چیز است ؟

ناظر

سر مبارک سرکار خان همه عملجات میدانند جمیع لباسهای
 من پیش مردم گرو است هی قرض کرده خرج میکنم بحساب
 بنده رسیدگی فرمائید حساب قدیم را پردازید آینده را کم کم
 التفات بکنید اقلأ صد و پنجاه تومان بنده میدادید دست
 و پایم باز میشد.

میرزا جهانگیر

(ناظر)

خیر شما آسوده باشید مخارج این دو سه روزه را رو براه
 بکنید من انشاءالله همه طلب شما را از خان میگیرم و بعد از
 مهمانی خلعت هم بشما خواهند داد.

ناظر

(بیرون میآید خود بخود آند آند میکند بر پدر او امنت که نوکری این
 قسم آدمها را میکند آدم هم یعنی آنقدر تفهم

(برده انداخته میشود)

مجلس دوم

میرزا جهانگیر

(میگوید)

خان جان این تقصیر شما است ناظر راست میگوید اینطور حکومت نمیشود که شما می‌کنید نه مداخلی نه چیزی امثال شما روزی صد تومان مداخل دارند شما ضامن بهشت دوزخ که نیستید چند صباهی که حکومت دارید چهار شاهی مداخل بکنید و راه بروید این حکومتها اعتباری ندارد فردا یکی پیدا میشود و پیشکش میدهد حاکم میشود تا این طور نشده است شری شلتاقی تقی بگیری تقی بپندی رشوه مداخلی آخر بیحالی تا کی تا چند؟

خان حاکم

(هنوز مگر حاشه نشینها میگذارند آده درست حرکت بکنند)
شما راست میگوئید اینها همه تقصیر فرّاشباشی است.

فرّاشباشی

چرا سرکار خان من چه تقصیری دارم و چه کم خدمتی شده است.

خان حاکم

شما چه تعهد بمن کردید و چه راه مداخله‌ها نشان داده‌اید
مدتی است نه یک شرابخور گرفتید و نه از جنده‌ها خبر دارید
نه یک های هوئی نه یک صد تومان مداخلی یا فرآشباشیگری
نمیدانی یا بمن راست نمیگوئی کدام یکی است ؟

فرآشباشی

(یقین قوه حافظه خان تمام شده است برروز بخلاف این بمن نصیحت
میکرد حالا ضرر دیگر حرف میند.)

نمیدانم از این فرمایشات چه منظور دارید ؟

خان حاکم

این روزها بسیار بی پول شدم قسط میزان ولایت هم
پرداخته شده است بین شراب خوری جنده‌ای مداخل هوایی
بیدا کن اینطور کار پیش نمیرود.

فرآشباشی

شما مرخص بفرمائید تا من خدمت بکنم برروز بخلاف
این میفرمودید

(بیرون میآید بچها یکی دهباشی قاسم را صدا کند دهباشی قاسم میآید
تعظیم میکند.)

فرّاشاشی

ده باشی

دهباشی

بلی قربان

فرّاشباشی

این روزها خات حاکم بی پول است و برای یومیّه معطل است .

دهباشی

در این صورت چه باید کرد؟ .

فرّاشباشی

آخر بین یکی از جنده‌های معروف را گیر بیار یک چهل پنجاه تومان از میان در آر .

دهباشی

گدام یکی را چطور؟

فرّاشباشی

آن خانم کاشی کجا است؟

دهبَاشی

شوهر کرده است .

فَرّاشبَاشی

بِیگم شیرازی چه میکند ؟

دهبَاشی

ناخوشی کوفت گرفته است .

فَرّاشبَاشی

سکینه عرقچین دوز چه طور است ؟

دهبَاشی

آن که پیر شده است حالا جاگشی میکند

فَرّاشبَاشی

زیورگیس بلند در چه فند است ؟

دهبَاشی

این روزها سحاف زیورپهن است با امیر آخور رفیق است

فیل نمیتواند باو حرف بزند .

فرّاشبashi

صاحبجان که این اوقات خوب از آب در آمده است همه
تعریف از او میکنند .

دهباشی

حرف صاحبجان را نمیتوان زد از میرزا عیسی وزیر آزاد
نامه در بغل دارد و مداخلهای خالصجات شاهی تیول ایشان
است .

فرّاشبashi

(آمده : آقای میرزا عیسی با جندهها تو رفته است .)

هان هان گو کب شاه و یردی خانی دیگر بهتر از آن نمیشود
عاشق کس طرار و گوش بر از همه شیوه اطلاع دارد البته او را
پزید یکی از این تاجرهای کلفت را دام بیندازد بگیرد بلکه
دویست سیصد تومان دست بیاید .

دهباشی

بلی بلی درست فرمودید و خوب پیدا کردید من او را
میبیم و قراری میگذارم البته یکی را بدام خواهد کشید منتها
چیزی هم بخودش میدهم .

فرّاشباشی

د برو ندبیری بکن بمرگ داداشم اینو است که منصب
نیابت کدخدا را برای تو خواهم گرفت .

دهباشی

سایه شما کم نشود من رفتم .

(مباید یکنفر سرده دار را روانه میکند بیش کوکب در میزند آقا باجی
کار گذار کوکب مباید ده در چه میگوئی ؟ .

سردم دار

بخانم بگوده باشی میخواهد خدمت شما برسد و یک قلیان
بکشد برود .

آقا باجی

وا ابست برم بگویم

(مباید بکوکب میگوید دهباشی آده فرستاده است میخواهد بیاید شما
را ببیند .)

کوکب

بسم الله الرحمن الرحيم خیر باشد دیگر چه خبر است
پرروز بود قند و چای و یکسر داری برای فرّاشباشی فرستادم
باز چه شده است بر پدر این کار لعنت هر چه بدر من

پاره میشود وزن آقای فرآشباشی در حمامها از سایه سر من صاحب سوزنی ترمه میشود ای آقا باجی آتش بجان اینها همه تقصیر تو است پارسال خواستم زن کاظم قشنگ بشوم نگذاشتی چند روزی آسوده باشم خوب حالا برو بگو بیاید .

آقا باجی

(میآید دم در فرآش)

خانم عرض میکند تشریف بیاورند .

فرآش

(دوان دوان میآید بقاسم دهباشی میگوید)

بسم الله تشریف بیاورید خانه است .

ده باشی

(الحمد لله کار میخواهد درست در بیاید وارد حبابه کوکب میشود از آقا

باجی میپرسد)

خانم کجا است ؟

آقا باجی

در آن اطاق پنج دری .

ده باشی

(وارد میشود)

خانم سلام علیک ..

کوکب

علیک سلام ده باشی جانم چه عجب خوش آمدید و صفا
آوردید چه طور شد یاد از فقرا کردید بروح باجم پربروز
حمام میرفتم چشمم در کوچه بشما افتاد دلم هوری ریخت میخواستم
حرف بزنم آدم بود خجالت کشیدم .

ده باشی

خانم بجان عزیزت من هم در میان اینهایی که هستند میلی
که بشما دارم باحدی نیست و همیشه میگویم آدم خوش سلوک
و قاعده دان چه دخل دارد .

کوکب

البته از دل بدت راه است .

(صدا میکند آقا باجی بیا بنشین اینجا)

آقا باجی ترا بان گیس سفیدت قسم میدهم آئشب که وزیر
اینجا بود من چقدر تعریف از ده باشی کردم چه حرفها زدم
خوب آقای دهباشی اینها بر کنار اگر من از شما مهربانی ندیده
بودم چرا ملک خودم را گذاشته در محله شما آمدم اجاره نشینی
میکنم پس بین برای شما است .

ده باشی

خوب بفهمائید ببینم کار و بارتان چه طور است بر شما چه
میگذرد؟

کوکب

آقا جان نمیدانم امسال چه سالیست انگار میکنی مردم همه
مرده اند یکنفر زنده دل نمی بینم از هیچکس بوی عشق نمیآید
آقا باجی میداند از کسادی جمیع رختهای من پیش زن خسرو
خان گرو است برای یومته معظلم.

ده باشی

خیر غصه مخور این چیزها میگذرد دنیا دو روز است
باید خوش گذرانید.

کوکب

بی درستست اما خوش گذرانی دل میخواهد و پول.

ده باشی

من تدبیری بنظرم میآید اگر شما اقدام بکنید رفع همه اینها
میشود از تنگی خلاص میشویم.

کوکب

آهان بگو به بینم خیر است انشاءالله.